

زن در فلسفه سیاسی فارابی

علیرضا صدرا^۱

چکیده

مسأله [در این گفتار]، نقش فعال مدنی زنان می‌باشد؛ از جمله در مناصب مدیریتی عالی سیاسی تا مرز ریاست جمهوری. پیش‌فرض اینکه: نقش فاعل اجتماعی و سیاسی زن، هم‌چنان پرسش‌خیز و چالش‌انگیز است. پرسش اصلی: شخصیت مدنی زن چیست؟ به تعبیری، خاستگاه، جایگاه و نقش اجتماعی و سیاسی زنان در جامعه سیاسی و در نظام سیاسی و دولت چیست؟ فرضیه: «در فلسفه سیاسی فارابی، زن انسان اجتماعی و سیاسی و دارای قابلیت نقش فعال سیاسی تا مدیریتی بالایی سیاسی است». توضیح فرضیه اینکه: چه بسا لطافت طبع زنان سبب بسیاری سوء فهم‌ها و بدتر از آن، سوء استفاده‌های تاریخی از زنان باشد. نتیجه: زن ظرفیت ایفای نقش فعال سیاسی نرم (نه قهرآمیز) را به تناسب لطافت طبع خود داشته است. اما این ضرورت نیازمند زمینه‌سازی متناسب می‌باشد. روش: تحلیل متن و محتوایی آثار و آراء فلسفی سیاسی، به خصوص دیدگاه فارابی در زمینه زن و در مورد او می‌باشد. بر این اساس، در این مقاله «زن در فلسفه سیاسی فارابی» را بررسی می‌نماییم. [ناگفته نماند که] فارابی (قرن ۵۴۰ ق/م ۱۱۱) برترین مفسر و مؤسس حکمت مدنی و فلسفه سیاسی اسلامی است.

واژگان کلیدی: زن، فلسفه سیاسی، فارابی، عمومی، نقش، مدنی.

پیش‌درآمد

خاستگاه ذاتی (تکوینی) اجتماعی و سیاسی زن

علی‌رغم این‌همه یافته‌ها از فرومرزهای ذره‌شکافی تا فرامرزهای کیهان‌شناختی، انسان (چه زن و چه مرد) هم‌چنان موجودی ناشناخته بوده و ناشکفته مانده است که جهانی بزرگ در جسمی کوچک می‌باشد؛ چنان‌که جهان، انسان کوچک در جسم بزرگ است. [در این میان] زن از مرد ناشناخته‌تر بوده و مرد از زن ناشناخته‌تر می‌باشد. چه بسا دلیل بسیاری از آسیب‌ها و ناهنجاری‌های جاری جوامع در سطح جهانی ناشی از این ناشناختگی و ناشکافتگی است؛ چه از مردان باشند و چه از زنان. شاید بتوان ادعا کرد که زن حتی ناشناخته‌تر از مرد است. در این راستا ظرفیت، ضرورت و زمینه‌سازی نقش‌آفرینی عمومی یا مدنی، یعنی اجتماعی و سیاسی زن فراتر و سرنوشت‌سازتر می‌باشد. به همین مناسبت، به بازکاوی «زن در فلسفه سیاسی و حکمت مدنی، اجتماعی و سیاسی فاضلی فارابی» می‌پردازیم. خاستگاه، جایگاه و نقش زن در فلسفه سیاسی فارابی، با عنایت به خاستگاه، جایگاه و نقش حکمت مدنی فارابی در تمامیت ماجرای فکری و فلسفی سیاسی اسلامی و ایرانی تا کنون، مبین خاستگاه، جایگاه و نقش زن در جریان‌ات علمی و عملی سیاسی تا امروز و همچنین در آینده می‌باشد.

ابونصر محمد فارابی (قرن ۴هـ) دارای خصوصیات علمی زیر است:

۱. ایجادکننده حکمت جاویدان شرقی و ایرانی بوده و فراهم‌کننده عقلانیت، وحيانیت یا دیانت و سیاست بوده است. فراگیر توسعه اقتصادی، توأمان تعادل سیاسی و در جهت تعالی فرهنگی، معنوی و اخلاقی است تا الگوسازی اسلامی ایرانی پیشرفت در گام دوم انقلاب اسلامی تداوم دارد.

۲. ایشان حیات‌بخش فلسفه راستین یونانی - که در مقابل تفلسف سیاسی تک‌ساحتی و سوفیسم سیاسی تنازعی قدیم، میانی جدید از نسبت مدرنیسم تا نیهیلیسم پست مدرنیسم معاصر است - می‌باشد.

۳. مفسر حکمت دینی مدنی توحید اسلام، قرآن و سنت می‌باشد.

۴. مؤسس حکمت مدنی توحیدی اسلامی فاضلی است. گفتنی است که در حکمت، واجد پنج بنیان‌گذار هستیم:

نخست) شاخه و شعبه حکمت عقلی برهانی مشایی سینیوی می‌باشد.

دوم) شاخه و شعبه حکمت قلبی شهودی اشراقی سهروردی می‌باشد.

سوم) حکمت تقریبی خواجه نصیر است که خود تقریب حکمت عقلی برهانی و حکمت قلبی شهودی، تقریب حکمت نظری و عملی، تقریب حکمت محض به حکمت مدنی و سرانجام تقریب حکمت به حکومت می‌باشد.

چهارم) حکمت متعالی صدرایی که از سویی تجميع اهم مشارب حکمی و کلامی و مسالک عرفانی و اخلاقی می‌باشد. از سوی دیگر، معطوف به مدنی (یعنی اجتماعی و سیاسی) است.

پنجم) حکمت مدنی متعالی امام خمینی علیه السلام و انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، حکمت علامه جوادی آملی و حکمت مدنی رهبری معظم می‌باشد.

از گام اول انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، مرحله نهادسازی و تأسیس نظام سیاسی، مرحله دفاع مقدس و تثبیت نظام اسلامی و مرحله توسعه زیربنایی، از جمله تربیت میلیون‌ها دانش‌آموخته فنی حرفه‌ای می‌باشد که در عین حال، در تمامی اینها متضمن برجستگی حضور و آموزش مؤثر تا تعیین‌کننده زنان به‌صورت فزاینده و فراگستری بوده است. هم‌اینک نیز می‌تواند در همین راستا گام دوم (یعنی چالش دولت‌سازی اسلامی کارآمد، راهبرد الگوسازی اسلامی ایرانی پیشرفت و چشم‌انداز تمدن‌سازی نوین اسلامی) باشد که می‌تواند مبین نقش آفرینی سازنده فردی، خانوادگی و اجتماعی و سیاسی بیشاپیش زنان باشد.

در فلسفه سیاسی و حکمت مدنی فاضلی فارابی - چنان‌که در گفتمان کتاب سیاست مدنی ایشان در مورد انسان، اعم از زن و مرد آمده است - گفته شده: «انسان از جمله انواع جاندارانی است که به‌طور مطلق نه به حوائج اولیه و ضروری زندگی خود می‌رسد و نه به حالات برتر و افضل؛ مگر از راه زیست گروهی و اجتماعی گروه‌های بسیار در جایگاه و مکان واحد و پیوستگی به یکدیگر» (فارابی، ۱۳۷۱، ص ۱۷۹). اجتماعات مدنی یا جهانی و بین‌المللی یا منطقه‌ای و یا ملی تا شهری، متشکل از زنان و مردان است. خانواده، نیز جماعت مدنی و کوچک‌ترین نهاد مدنی، اجتماعی و سیاسی فراگیر و پایدار است. به تعبیر وی، در اندیشه‌های اهل مدنی فاضلی، «کوچک‌تر از همه (جماعات مدنی)، اجتماع در یک منزل (خانواده) می‌باشد» (فارابی، ۱۳۶۱،

ص ۲۵۳). جماعت خانواده فراهم آمده حداقل دو نفر زن و مرد، با تقسیم کار، تعامل و رابطه مخصوص و مکمل هم هست. خانواده، دورزادترین، دیرپاترین و فراگیرترین اجتماع انسانی مدنی و جماعت مدنی بوده که فرای افراد مدنی، اعم از زن و مرد که عضو یا شهروند مدنی تشکیل دهنده جماعت مدنی یا گروه‌های مدنی سه‌گانه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. این اجتماع، عنصر مدنی ایجادکننده و تشکیل دهنده جامعه مدنی، نظام مدنی و به اصطلاح مدینه یا کشور می‌باشند. به عبارتی، مدینه یا کشور دارای نظام مدنی متشکل از دولت و ملت یا جامعه مدنی، جامع و فراهم آمده جماعات سه‌گانه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مدنی بوده و فراگیر خانواده‌های مدنی متشکل از افراد مدنی زن و مرد اجتماعی و سیاسی است. افراد، سبب فاعلی مؤسس و مادی تشکیل دهنده جماعات مدنی هستند. جماعات، اعم از خانواده مدنی و گروه‌های مدنی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می‌باشند. جماعات مدنی، سبب صوری و غایی افراد مدنی هستند. جماعات مدنی سه‌گانه، سبب فاعلی و مادی جامعه مدنی می‌باشند. جامعه مدنی، فراهم آمده و فراگیر و صورت ساختار اجتماعی و به بیان دیگر، سبب صوری ساختاری و غایت و سبب غایی افراد، خانواده‌ها و جماعت مدنی می‌باشد. بر همین اساس و در همین راستا، «جامعه مدنی» مؤسس و فاعل و سبب فاعلی و نیز ماده و سبب مادی و تشکیل دهنده نظام مدنی است. کما اینکه نظام مدنی، صورت ساختاری راهبردی و سبب صوری ساختاری راهبردی و نیز غایت و سبب غایی راهبردی و کمال، رسایی و سازواری جامعه مدنی، جماعات مدنی، خانواده مدنی و افراد مدنی اعم از زن و مرد مدنی بوده و به‌شمار می‌آید. مدینه جامع جامعه مدنی و نظام مدنی و حتی دولت بوده و جامعه مدنی دارای نظام مدنی و دولت یا حاکمیت و حکومت و سیاست مدنی است. شهر، شهرستان، استان، به‌ویژه کشور یا ملک و به عبارتی مملکت تا جهان، به تعبیری همان مدینه از کوچک تا میانی تا بزرگ گستر می‌باشد. به تعبیری قلمرو، سرزمین و ظرف مظروف و گستره و حتی میهن، وطن، ... جامعه مدنی دارای نظام مدنی و دولت و حکومت مدنی است. در هر صورت به تعبیر فارابی، «تشکیل مدینه نخستین مرتبت کمال است برای نوع انسان» (همان). بنابراین کمال انسان - چه زن و چه مرد - در جامعه و زندگی و زیست اجتماعی و سیاسی است. حال اگر زندگی اجتماعی و سیاسی درست باشد، بهزیست مدنی بوده که کمال بعدی و نهایی زنان و مردان است.

بدین ترتیب که اشارت گردید: زندگی اجتماعی و سیاسی از همان خانه و خانواده بنیان‌گذاری شده و آغاز می‌شود. افراد (اعم از زن و مرد) خانواده تشکیل داده و خانواده‌ها به‌مثابه جماعات مدنی، جامعه مدنی را تشکیل می‌دهند. در نتیجه خانواده عضو و عنصر و پدیده‌ای اجتماعی است. هر جامعه‌ای دارای نظام سیاسی و دولت می‌باشد. در نتیجه پدیده‌ای سیاسی است. به تعبیری علاوه بر افراد (اعم از زنان و مردان)، خانواده به‌عنوان نهادی مدنی، ضمن اینکه حوزه خصوصی محسوب

شده، درعین حال دارای جنبه و نقش عمومی و مدنی، اجتماعی و سیاسی در جامعه، نظام سیاسی و کشور می‌باشد. بدین ترتیب، زن دارای خاستگاه ذاتی، یعنی تکوینی اجتماعی و سیاسی است.

درآمد

۱. جایگاه خانوادگی و اجتماعی و سیاسی زن

الف) در فلسفه سیاسی فارابی، زن و مرد انسان مدنی (یعنی اجتماعی و سیاسی) هستند. همین زن و مرد جز در حوزه شخصی و خصوصی و خانوادگی و نقش و حقوق دخترى و پسرى، زنى و مردى، مادری و پدری تمایزی ندارند؛ آن‌هم به سبب این است که تنها در دستگاه زادآوری تفاوت دارند. در فرایند زادآوری، مکمل همنده؛ همان‌گونه که زادآوری در برخی گیاهان نیز بسان درخت خرما، دو پایه (یعنی مادگی و نرینگی) آنها مجزا است. به تعبیر فارابی در کتاب اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، «دو قوت، یعنی قوت ذکوریت (مردانگی) و انوئیت (زنانگی) در نوع انسانی موجود و متفرق در دو شخص (مرد و زن) جدا می‌باشد» (فارابی، ۱۳۶۱، ص ۲۱۳ و ۲۱۴). فرق، تفرق و متفرق یعنی جدا از هم است. اما «در بسیاری از نباتات، هر دو در یک شخص بالتمام مقترن هستند» (همان، ص ۲۱۴). مقترن یعنی مقارن هم و باهم بوده و تک‌پایه یا یک‌پایه‌اند. در این صورت، در انسان غیر از اعضای دستگاه تناسلی که متفاوت و درعین حال مکمل بوده، «سایر قوای نفسانی (اعضای قوای نفسانی) در مؤنث (زن) همان‌سان بوده که برای مذکر (مرد) می‌باشد» (همان). یعنی تنها از حیث جسمی و بدنی در دستگاه زادآوری دو پایه‌ای مکمل زن و مرد و تا حدودی غرایز میل و خشم، به تناسب همان رسالت مادینگی و نرینگی، دخترى و پسرى و زنى و مردى فرق دارند و در هوش ابزاری، فطرت عقلی راهنما و قلبی راهبر هیچ تمایزی نیست. مگر در فعلیت، فعالیت و فاعلیت اینها که چه بسا عارضی بوده و تحت تأثیر و تأثر آموزش‌های نظری و پرورش‌های عملی و تدابیر و تلاش‌های فردی یا جمعی زنان و عرف‌ها و مقتضیات تاریخی، اجتماعی و اوضاع زمانی مثبت راه‌گشا یا منفی مانع و مخل‌بروز و خودشکوفایی آنهاست که قطعاً نیازمند آسیب‌شناسی و آسیب‌زدایی و بازمهندسی مجدد، مکرر و مستمر و مدیریت بهینه و به‌سامان کارآمد، بهره‌ور و اثربخش می‌باشد. به تأکید ایشان، تنها «آدمی‌زاد آن دو قوت (جنسی زنی و مردی) درباره او همواره متمایز در دو شخص می‌باشد» (همان، ص ۲۱۵). یعنی دو پایه است. بدین ترتیب «هر یک از آن دو قوت (نری و مادگی) را اعضایی ویژه بود که عبارت از اعضای معروف است» (همان). مراد دستگاه و نیز آلات مردانگی و زنانگی زادآوری می‌باشد. اما «در سایر اعضا و همین‌طور در قوای نفسانی به جز دو قوه، نر و ماده مشترک هستند» (همان). جسم از حیث تشریح (فیزیولوژی) و کالبدی (آناتومی) جنسی، زن و مرد داشته و متمایز و مکملند. از حیث روحی، زن و مردی نیست. روح،

روح است. نه زن بوده و نه مرد است، بلکه روح است. فطرت عقلی، قلبی، انسانی اعم از زن و مرد می‌باشد. به تأکید فارابی:

«و البته در اعضائی که در هر دو مشترکند، باز هم در مذکر گرم‌تر (یعنی شدیدتر) می‌باشند» (همان، ص ۲۱۶، ص ۲۱۵). بدین سبب «آن اعضائی که وظیفه حرکت و تحریک دارند، در مذکر (از لحاظ حرکت و تحریک) نیرومندتر است» (همان، ص ۲۱۶). «از عوارض نفسانی آنچه مایل به قوت و مربوط به نیرومندی است (مثل غضب، خشم، دافعه و شدت (قدرت)) در مؤنث ضعیف‌تر (ظریف‌تر) و در مذکر قوی‌تر (شدیدتر) می‌باشد» (همان). «و آنچه مایل به لطافت (محبت و مهربانی و جاذبه) و ظرافت (زیبایی مربوط به این قبیل عوارض و حالات) است، مانند رحمت (بخشش) و رأفت (نرم‌خویی و مهربانی) در مؤنث قوی‌تر می‌باشد» (همان). در قوا، اعضا و عوارض نفسانی (یعنی غریزه جاذبه، غالباً زن قوی و لطیف‌تر است. در قوا، اعضا و عوارض نفسانی یعنی غریزه دافعه، اکثراً مرد قوی‌تر و شدیدتر می‌باشد؛ تاجایی که اگر پیوستاری میان لطافت و خشونت، رحمت و شدت و همانند اینها را ترسیم کنیم، از حیث عاطفی زن بیشتر به سوی لطافت، رحمت، رأفت، محبت، جاذبت، ... کشیده می‌شود و مرد عمدتاً به سوی شدت، خشونت، دافعه ... می‌گراید. «البته این ضابطه مانع از این نیست که در بین مذکرهای انسان و مردان کسی پیدا شود که این‌گونه عوارض در او شبیه به عوارض مؤنث و زنان باشد» (همان). مردی بسان زنان، عاطفی‌تر باشد. «و برعکس در جنس اناث (زنان) کسی یافت شود که عوارض و حالات موجود در او مانند عوارض و حالات مذکر و مردان باشد» (همان). زنی به‌مثابه مردان، شدیدتر باشد. اما اینها قاعده نبوده و استثناء می‌باشند. «و لکن در هر حال به این‌گونه اوضاع و عوارض است که در نوع آدمی زاد، مردان از زنان متمایز و جدا می‌شوند» (همان). متمایز یعنی مختلف که به معنای متنوع و متفاضل هستند و متفاوت یعنی متعارض نیستند. «و اما در قوه حاسه (درک حسی) و متخیله (فهم و ذهن و هوش ایزاری) و ناطقه (عقل یا خرد راهنما) اختلافی ندارند» (همان). یکسان و مشترکند. حداقل یک‌گونه‌اند. اختلاف میان زن و مرد، کمی و حداکثر کیفی می‌باشد. چه بسا اختلاف شخصی است و بسان اختلاف میان مردان از حیث شدت بوده یا اختلاف میان زنان از حیث لطافت می‌باشد.

ب) اختلاف و مختلف بودن در گفتمان فلسفی سیاسی حکمای اسلامی، غیر از تفاوت می‌باشد. «تفاوت»، تعارض و تبعیض است. «تضاد»، تباین، تنافر و تناقض (یعنی ناسازواری) بوده که قابل جمع نمی‌باشند؛ چنان‌که در قرآن بدین معنا تصریح دارد: «ما تری فی الخلق الرحمان من تفاوت» (ملک (۶۷)، ۷). «اختلاف»، تمایز بوده و «مختلف»، یکی و یکسان و تساوی یا تساوی نبوده، اما تبعیض و تعارض و متعارض نیز نمی‌باشد. بسان چشم و گوش است. چنان‌که در

قرآن نیز بدین معنا تصریح دارد: «اختلاف الليل و النهار» (آل عمران (۳)، ۱۹۰). زن و مرد، مختلف بوده و فرق داشته و متمایزند. اما متفاوت (یعنی متعارض و ناسازوار نمی‌باشند).

ج) بدین ترتیب زن و مرد از حیث خرد، فهم و حواس پنج‌گانه اختلاف ندارند. ولو آفرینش زن به‌گونه‌ای بوده که از جمله در این مراتب و حتی حواس نیز لطیف‌تر می‌باشد. اما برداشت‌ها و آموزه‌های غلط افراطی یا تفریطی، عادات ناپسند، لطافت را به احساساتی تعبیر یا تبدیل کرده و هم به زن جفا نموده و هم چه‌بسا زنان به این جفا تن داده و خود نیز در حق خود جفا نموده باشند. تنها و برترین گزینه رویکرد واقع‌بینی، رهیافت یقینی و راهبرد واقعی به ترتیب فوق است. در همه موضوعیت، موجودیت، ظرفیت، ضرورت و زمینه‌سازی هویت و فعالیت شخصی، خانوادگی و مدنی (اعم از اجتماعی و سیاسی) زنان به دور از هر گونه افراط و تفریط می‌باشد. نه جفا در حق زنان از جمله به‌دست خود زنان در حق خود زنان بوده و نه جفا در حق اشخاص، خانواده و جامعه به نام زنان و به‌دست زنان به‌شمار آید. تأمین و تضمین حق و حقوق زن و زنان و مردان به‌مثابه دو عضو و یا دو قشر تعیین‌کننده، تشکیل‌دهنده و پیش‌برنده جامعه متشکل از همین افراد زنان و مردان و فراهم آمده از خانواده‌های همین زنان و مردان است.

د) سیر این گفتمان زن در زندگانی انسانی تا امروز نیز همچنان تداوم دارد؛ چنان‌که برای نمونه، علامه سید محمدحسین طباطبایی، از فلاسفه و مفسرین بنام اسلامی و ایرانی در دوران معاصر نیز در این زمینه در تفسیر المیزان مدعی می‌شود که «زن و مرد ... برابرند... چیزی که هست صنع خدای تعالی در زن دو خصلت قرار داده که به آن دو خصلت، زن از مرد امتیاز پیدا می‌کند» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۱۰۲). یکی زادآوری بوده و دیگری لطافت است. ظرفیت نقش‌آفرینی و حقوق زن و مرد نیز به تناسب دو ویژگی مکمل، لطافت و شدت و جاذبه و دافعه زنان و مردان در زندگی شخصی و فردی، خانوادگی و اجتماعی و حتی سیاسی باشد. بلکه بایسته و شایسته بوده این‌گونه باشند.

۲. نقش فطری اجتماعی و سیاسی زن

فارابی در کتاب سیاست مدنی در زمینه «فطرت‌های انسانی» زنان و مردان به‌صورت متساوی معتقد است:

(یک)

۱. «مردمی که دارای فطرت سالمند همه صاحب یک فطرت مشترکی هستند که به‌وسیله آن اساساً معارف و معقولات نخستین را پذیرا می‌شوند» (فارابی، ۱۳۷۱، ص ۱۸۷)؛ چه زن باشد و چه مرد. زن و مرد در فطرت نگرش عقلی برهانی و گرایش قلبی شهودی انسانی مدنی، اجتماعی و

سیاسی بالقوه برابرنند. بسان درک و دریافت ضرورت و حتی زیبایی امنیت، نظم و نظام، دولت و سیاست و حکومت، عدالت و آزادی تا سعادت و کرامت انسانی که بنیاد و غایت زندگانی اجتماعی و سیاسی بوده است. زن و مرد چون مدنی، اجتماعی و سیاسی هستند، هم نگرش یکسان داشته و هم گرایش همانندی در این موارد دارند. به تصریح ایشان، «این فطرت مشترک میان همه هست» (همان). در برخی قوا، اعضا و عوارض نفسانی (یعنی گزینه جاذبه) غالباً زن قوی و لطیف تر است و در برخی قوا، اعضا و عوارض نفسانی (یعنی گزینه دافعه) هم غالباً ولی نه نوعاً - مرد، قوی تر و شدیدتر می باشد. «همه آنان به وسیله آن فطرت مشترک سلیم به سوی کارهای مشترک در حرکتند» (همان). مبادی نگرش نظری و گرایش عملی همگی افراد و اقشار زنان و مردان تا این حد مشترک است. به تأکید وی، «این است اساس کار سعادت همگانی و وجه مشترک بین مردم سلیم الطبع» (همان). همه انسان ها، اعم از زنان و مردان جامعه و نظام سیاسی، با این نگرش و گرایش در پی خوشبختی، اعم از آسایش بدنی و آرامش درونی جامعه، خانواده و خویشند که با توسعه و تعادل سیاسی تحصیل می شود. پس تا اینجا زن و مرد مشترک و متساویند و هر دو گونه انسانی هستند.

۲. اما «از این مرتبت و وجه مشترک که بگذریم، مردم در سطح دیگر معارف و معلومات متفاوت و مختلفند» (همان). همه انسان ها، چه زن و چه مرد، در مبادی فطری عقلی نگری و قلبی گرایشی مشترکند. اما استعدادها متنوع و متفاوتند. آموزش های نظری و پرورش عملی غیر رسمی و رسمی و سنت های مدنی درست یا غلط، تمایزات را تبدیل به تفاوت می سازند؛ کما اینکه «همین امر ایجاب می کند که هر فردی را فطرتی ویژه خود باشد به جز فطرت ویژه آن دیگر» (همان). اختلاف اعم از تنوع و تفاضل افراد انسان ها در فعلیت، فعالیت و فاعلیت اینهاست. تفاوت مفروض در قشر زنان و قشر مردان بیشتر در آموزه های آموزشی و تربیت های پرورشی درست و نادرست و دقیق یا غیر دقیق می باشد. چه بسا ظرافت زن، تحریف به ضعف زن شده و شدت مرد، تحریف به خشونت شده باشد. جاذبه زن، تلقی و منحرف به انفعال گردیده و دافعه مرد، به فعال مایشاء تعبیر و منحرف گشته است. اینها مسبب سوء استفاده ها گردیده و می گردد. از اینجا به بعد:

۳. «از همین روست که دیده می شود فردی مستعد پذیرش معارف و معقولاتی دیگر است ویژه خود» (همان)؛ چه زن باشد و چه مرد که «مشترک بین وی و دیگران نمی باشد» (همان). خاص این زن یا این مرد بوده و یا شخصی آن مرد و آن زن به خصوص است و «به وسیله آن به سوی معرفت به علم و یا علوم دیگری کشش پیدا می کند» (همان). به آن علاقه مند گشته و دست می یازد و «بدان نائل می آید» (همان، ۸-۱۸۷). بدان دسترسی می یابد؛ چه زن بوده یا مرد باشد. در این اصل انسانیت هیچ گونه فرق معناداری ندارند. این در حالی است که «فرد (زن یا مرد) دیگر نیز مستعد قبول معقولاتی دیگر است وابسته به علم دیگر که دیگری در آن قسم از معارف با وی شریک نیست»

(همان، ۱۸۸). تقسیمات، علایق و استعداد‌های تخصصی در نظام علمی به تناسب تنوع و تفاضل نیازهای جامعه انسانی می‌باشد.

دو)

۱. همچنین «باز ممکن است فردی (زن یا مرد) از افراد، مستعد قبول معقولات بسیاری باشد؛ از هر نوعی پاره‌ای» (همان)، جامع و به اصطلاح فقهی مجتهد مطلق است و «ممکن است فردی معد قبول همه معقولات بایسته یک جنس از علوم باشد» (همان). متخصص و به اصطلاح مجتهد متجزی است. آیا زن‌ها با مردان از این حیث متمایزند یا خیر؟ یعنی از این جهات تمایز بین افراد انسانی وجود دارد، بدون اینکه تفاوت معناداری میان جنس زنان و جنس مردان باشد؟ حداقل اینکه ظاهراً تفاوت معناداری معلوم نمی‌باشد. مگر تمایزات بالقوه شخصی و اختلافات بالفعل فردی است.

۲. کم‌اینکه افراد انسان‌ها «و همین‌طور در قوت‌هایی که به‌واسطه آن - حتی اموری که از یک جنسند - اندر یافته استنباط می‌نمایند، مختلف و گوناگون و متفاضلند» (همان) و متنوع و سلسله مراتبی عرضی و طولی‌اند. «ممکن است که دو نفر از افراد انسانی باشند که استعداد درک یک نوع و یک جنس از معارف و معقولات به آن دو اعطا شده باشد و وجود هر دو صالح برای دریافت یک صنف از علوم باشد» (همان). چه زن و چه مرد در یک تخصص به‌خصوص استعداد داشته باشند. مع ذلك «طبع وجودی یکی از آن دو بدین‌سان آفریده شده باشد که همه آنچه مربوط بدان فن یا علم است اندر یافته تعقل کند» (همان) و جامع و حتی فوق تخصصی خاص گردد و «فردی دیگر مسائلی کمتر از آن دیگری» (همان)، جامعیت کمتر و متخصص همان تخصص خاص گردد. در این مورد هم تفاوت معناداری میان زنان و مردان، به‌ویژه در عرصه عقل سیاسی و علوم سیاسی زنان نیست. حداقل و ظاهراً معلوم نیست.

۳. «همین‌طور گاه بوده که دو تن (زن و مرد) از افراد انسانی از لحاظ استعداد وجودی در استنباط مسائل مربوط به یک نوع از علم مساوی باشند» (همان). این هم شخصی بوده و زن و مرد فرقی ندارند. مع ذلك «یکی زودتر استنباط می‌کند» (همان)، سریع‌تر در می‌یابد و «یکی دیرتر» (همان) اقدام کرده و کندتر است و زن و مرد هم‌سانند. و یا اینکه «یکی از آن دو در استنباط مسائل اساسی و افضل آن فن و علم، دراک‌تر باشد» (همان) و «زودتر اندر یابد» (همان). این فوق تخصص می‌گردد و «یکی مسائل فرودتر آن علم را» (همان) تخصص می‌یابد. این هم در میان زنان و مردان مشترک است.

۴. «و گاه باشد که دو تن (زن یا مرد) از افراد انسانی هم در قدرت بر استنباط علم خاص متساوی و برابر باشند» (همان). از این حیث چه زن و چه مرد فرقی ندارند و «هم در سرعت استنباط

یکسان باشند» (همان). از این حیث نیز مردان و زنان یکسانند. لکن «یکی از آن دو قدرت راهنمایی و تعلیم مستنبطات خود را هم داشته باشد» (همان). راهنما و معلم خوبی است و «آن دیگر نداشته باشد» (همان). ولو عالم خوبی بوده، اما لزوماً معلم خوبی نیست. این ارتباط معناداری میان جنس زنان یا جنس مردان ندارد.

۵. «و همین طور است احوال افراد انسانی در قدرت بر انجام کارهای بدنی که مختلف (متنوع) و متفاضلند» (همان). ممکن است کسی مدعی شود که در اینجا زنان ظریف‌تر و لطیف‌تر و مردان قوی‌تر و شدیدتر باشند. البته در اقوام گوناگون، بسته به تنومندی فرق می‌کند. ضمن اینکه استثناهایی نیز دارد. بنابراین در اهم موارد پنج‌گانه تفاوت، اعم از تنوع و تفاضل استعداد انسان‌ها، تفاوت خاصی میان زنان و مردان جز تا حدودی در مورد پنجم، یا وجود ندارد و یا قابل توجه و تعیین‌کننده نمی‌باشد.

سه)

۱. «باید تذکر داد که فطرت‌های طبیعی انسان‌ها (قشر زنان و مردان) که در وجود مطبوع بر آن شده‌اند، هیچ‌کس را مجبور و وادار به انجام فلان کار نخواهد کرد» (همان). اگر تفاوت به معنای تعارضاتی میان زنان و مردان بوده، ایجاد شده است. به صورت اختیاری، یعنی ارادی و تدبیری یا بی‌تدبیری محسوب می‌شود؛ زیرا «این فطرت‌ها برای این در نهاد انسان‌ها آفریده شده است که مثلاً فلان فعلی که مستعد برای انجام آن شده‌اند، برای آنها سهل‌تر و آسان‌تر باشد» (همان). اگر تفاوتی، به ویژه در عرصه مدنی (یعنی اجتماعی و سیاسی) میان زنان در جوامع مختلف و در جهان جریان داشته باشد که دارد، چه بسا مربوط به این موضوع است. یکی «بدین منظور است که هرگاه فردی از افراد به حال خود گذارده شود» (همان)، در صورتی که زمینه‌ها فراهم بوده و موانع نباشند و «عوامل خارجی دیگر وی را به سوی اضداد آن کار وادار نکند» (همان) (مراد عوامل مخل و تحریف و انحراف است)، در نتیجه «خودبه‌خود به سوی انجام همان کاری که مستعد برای آن است کشش پیدا می‌کند» (همان). علاقه‌اش در جهت استعدادش بروز کرده و در آن جهت سوق می‌یابد. دیگری، بر عکس «اگر یک عامل و محرک خارجی دیگر وی را به سوی ضد آن کار تحریض کند، قهراً به سوی آن ضد گرایش یابد و آن را انجام دهد» (همان). ضد استعداد و علاقه، بسان حرکت‌های قسری ضد طبیعی بسان بالا بردن و بالا نگهداشتن سنگ که جهت طبیعی آن افتادن روی زمین است؛ لکن «با سختی و دشواری و اضطراب» (همان). به نظر می‌رسد عمده سبب تفاوت موجود نقش زنان و مردان در حوزه عمومی و در عرصه سیاسی، ریشه تاریخی در همین مورد دارد. اگر از انفعال سیاسی، وابستگی سیاسی، پیروی سیاسی و همانند اینها در مورد زنان در تعیین سرنوشت عمومی خود و جامعه خود سخن به میان آمده، ریشه فطری زن ندارد. بایستی آن را در بدفرهنگی‌ها و عرف‌های غیر علمی جست‌وجو نمود.

۲. «نهایت هرگاه به همان کارهای ضد فطرت اعتیادی پیدا کرد، انجام آنها بر وی آسان خواهد شد» (همان). به اصطلاح عادت فرای فطرت، طبیعت ثانوی می‌گردد و «گاه باشد که تغییر دادن و دگرگون کردن افراد انسانی از مقتضیات فطرت‌های آنها، آن فطرت‌هایی که وجود آنان مطبوع بر آن شده است سخت دشوار می‌باشد» (همان). این در مورد نقش سیاسی فعال زنان عارض و عادت و طبیعت ثانوی شده است و چه بسا «در بسیاری از آنان محال خواهد بود» (همان). اما در مورد جایگاه بایسته و نقش آفرینی شایسته زنان، ولو سهل نبوده و سخت می‌باشد، اما ممکن بوده و بلکه بایسته و شایسته است؛ مانند «کسانی که از آغاز تولد مرضی بر آنها عارض شده باشد و به صورت امری مزمن طبیعی در ذهن آنها رسوخ کرده باشد» (همان، ص ۱۸۹، ص ۱۸۸). این همان سبب اسباب نقش سیاسی نامتناسب زنان در زندگانی عمومی خود، خانواده و به ویژه جامعه خویش است. بیشتر عادت شده است؛ چراکه هر گونه نقش آفرینی بایسته و شایسته به صورت بهینه و به سامان، مانع هر گونه تفریط‌گری یا بر عکس افراط‌گرایی در این خصوص می‌باشد.

۳. «همه این فطرت‌ها با همه حالاتی که بر آن حالات آفریده شده‌اند، محتاج ریاضت و تمرین و تقویت هستند» (همان). مراد تعلیم و تربیت مدنی، یعنی اینکه اجتماعی و سیاسی است. به وسیله «اراده تا به وسیله ممارست بر کارهایی که مستعد انجام آنها می‌باشند، آزموده و آموخته گردند» (همان). این آموزش نظری و پرورش عملی غیر رسمی و رسمی جامعه، به ویژه زنان و حتی مردان را می‌طلبد و «این امر تا آن اندازه باید انجام شود که این فطرت‌ها نسبت به انجام مقتضیات خود، به کمال نهایی و یا نزدیک به آن برسند» (همان، ۱۸۹). مورد و موضوعی که در مورد و موضوع نقش سیاسی زنان ضروری بوده و بلکه زیباست.

۴. «چه بسا باشد که فطرت شایان و لایقی (مثلاً برای زنان) در یک قسمت از فنون همچنان مهم‌گذارده شود» (همان)؛ از جمله در عرصه مدنی، اجتماعی و سیاسی باشد و «در جهت تمرین و آموختگی آن کاری انجام نشود» (همان) یا کم‌کاری و یا بد کاری شود. «به وسیله اموری که مستعد آن باشد تربیت نشود» (همان) و استعداد مدنی به شایستگی اجتماعی و سیاسی تبدیل نشده و به استحقاق مدیریتی نرسد. «مدت زمانی برین وضع بگذرد» (همان)؛ به ویژه تاریخ‌مند گردد. بسان مرض مزمن است. در نتیجه «باطل و تباه گردد» (همان)؛ مثلاً زنان، فعال سیاسی نمی‌شوند و «استعداد نهفته تباه شود» (همان). این فساد سیاسی است. فطرت سیاسی زنان بالقوه بالفعل نشده، فعالیت، فاعلیت و فعالیت نمی‌یابد. «گاه بوده که آن قوت تمرین داده شود، و لکن در جهت اموری پست، یعنی از مسائل و اموری که معد و مستعد آن است در راه تربیت و تمرین آن از نوع نامناسب آن برگزیده شود» (همان). بسان بسیاری مسائل (همانند چشم هم چشمی، حسادت، احساسات چه بسا غیر و ضد مدنی) که در این صورت به جای فرهنگ مدنی، بر زنان غالب می‌گردد. قهراً

«در این حال آن استعداد از توجه و عادت به افعال برتر و عالی به سوی کارهای فرود از آن نوع فن، گرایش می‌یابد و بدان عادت می‌کند» (همان). اینها نیز در مورد زنان و نقش آفرینی سیاسی کم و چه بسا پایین نسبت به جمعیت ۵۰ درصدی آنها حائز کمال اهمیت می‌باشد. حتی در مورد زنان در شرایط نامساعد سیاسی نیز این چنین است.

چهار)

۱. بدین ترتیب فرای لطافت عاطفی، بیشتر تجارب تاریخی مانع و مخل نقش آفرینی سیاسی فعال، ولو لطیف زنان در عرصه عمومی گردیده‌اند. بدین سان خاستگاه، جایگاه و نقش شخصی و فردی، خانوادگی و مدنی زن و زنان، مکمل هم و مکمل خاستگاه، جایگاه و نقش شخصی و فردی، خانوادگی و مدنی مرد و مردان بوده و هم‌افزاینده. یعنی به اصطلاح سینرژزی دارند. کارآمدی ملی کشور و دولت مرهون این چنین ره‌یافت بهینه و به‌سامانی است. فارابی پیشانقش (یعنی چگونگی زن مدنی) و حتی جایگاه (یعنی ماهیت و هویت یا چیستی‌شناسی) مدنی زن و بلکه پیشا آن و به‌مثابه پیشینه، پشتوانه و پایه آن در کتاب و گفتمان اندیشه‌های اهل مدنی فاضلی نسبتاً به تفصیل به خاستگاه (یعنی چرایی و مبادی فاعلی) مدنی زن می‌پردازند (فارابی، ۱۳۶۱، ص ۲۱۵ - ۲۰۶). در این خصوص، از مبحث فاعلیت نرینگی و قابلیت مادینگی در تشریح (فیزیولوژی) تا شناخت کالبدی (آناتومی) بدنی انسانی زنانگی و مردانگی آغاز نموده و یا کالبدشکافی و کالبدشناسی مدنی فراز می‌آید. یعنی از خاستگاه و حقیقت ظرفیت، ضرورت و زمینه سازی فاعلیت سیاسی مرد و قابلیت سیاسی زن، بنیاد و آغاز نموده و به جایگاه و ماهیت و هویت روحیه قهر و لطفی، دافعه و جذب، جلال و جمال، عدالت و محبت، ... و مانند این دوگونه‌ها در دو جنس مکمل جسمانی و نفسانی مرد و زن می‌پردازند که زوج، کفو (یعنی دو همسر و دو هم‌شان لازم و ملزوم هم) مکمل هم و هم‌افزاینده و دو جنس یا دو گونه متضاد مخالف و لزوماً منفی و مثبت ... نمی‌باشند. به تعبیری، فاعل و قابل زادآوری هستند. نوع زن و مرد، انسان است. متفکر، مدنی و مختارند. فصل و عرض خاصه آنها، [مثلاً] مستوی قامت می‌باشد. عرض آنها نر و ماده، دختر و پسر، زن و مرد و پدر و مادری است. فارابی در این موضوع و موضع با تأکید بر دوگونگی نقش مادی زن در تولید ماده فرزند و نقش صورت‌بخش مرد در تولید صورت فرزند تصریح می‌نماید: «قوه‌ای که به‌واسطه آن عمل تولیدمثل انجام می‌گردد دو بود که یکی از آن دو، آن ماده که موجب تکوین حیوان هم‌جنس صاحب قوه است تهیه و آماده می‌کند» (فارابی، ۱۳۶۱، ص ۲۰۶) که ماده استخوان و گوشت فرزند را فراهم نموده و این جنس ماده زن و مادر است. و «دیگر صورت که آن نوع از حیوان را اعطاء می‌کند تا آن ماده متحرک شده و به سوی تحصیل آن صورت حرکت کند تا بدان واصل شده و آن را تحصیل نماید» (همان، ص ۲۰۷)، صورت‌گر است. پس «آن قوتی که ماده را مهیا می‌کند، قوت انوئت بود و

آنچه صورت را اعطاء می‌کند، قوه ذکورت بود» (همان). در اینجا به منظور تقریب ذهن، تمثیل نقش شیر و مایه پنیر یا ماست که موجب بستن آن و تولید ماست یا پنیر است را می‌آورند. به تعبیر وی در کتاب اندیشه‌های اهل مدنی فاضلی، «همان‌طور که آن مایه‌ها، فاعل انعقاد شیرند و نه خود جزئی از آن شیر منعقدشده‌اند» (همان، ص ۲۰۹). بسان بذر گل و نهال گیاهی که در زمین حاصل‌خیزی شخم‌زده و چاله‌کنده‌شده، پاشیده و کاشته شود. همچنین «همان‌طور جنین از منی متکون می‌شود که شیر بسته شده از مایه» (همان، ص ۲۱۰). مبدأ شکل‌گیری جنین از پدر بوده و مواد آن از مادر می‌باشد. و نیز «جنین از خون بسته رحم آن‌طور متکون می‌شود که شیر بسته شده از شیر دوشیده شده» (همان) و این از زن و از مادر می‌باشد. یا بسان صورت و شکل «آفتابه از مس» (همان) بوده که ماده و مواد آن است. یعنی ماده انسان «زن» و مایه انسان «مرد» می‌باشد. زن سبب مادی و قابل‌انسان است و مرد سبب فاعلی و صوری انسان می‌باشد. شاید این تداعی‌گر نقش قابل‌انسانی و فاعلی زن و مرد در تکوین مادی و تشکل ساختاری جامعه انسانی و در نظام سیاسی، دولت، حکومت، حاکمیت و سیاست به تناظر انسان باشد. ظاهراً جنبه جاذبی و جمالی و نیز جهت لطفی و محبی جامعه، به زن است. جنبه دافعی یا دفاعی و نیز جهت جلالی و قهری و قاطعی جامعه به مرد می‌باشد.

۲. از آنجاکه جامعه و زندگانی سیاسی، جامع جهات جاذبه و دافعه، جمال و جلال، رجاء و خوف، حب و بعض، تولی و تبری است، با توجه به غلبه لطف زن بر قهر از سویی، چه بسا در مشاغلی که جنبه قهر آنها بر لطف و حداقل ضرورت آن، ولو در مقاطع خاص ولی سرنوشت‌ساز است (از جمله رهبری سیاسی که گاه بسان جراحی‌های حاد و حساسی مانند اعلان جنگ هر چند دفاعی و مقاومت و هرچند همراه با جانبازی‌ها، نیازمند قاطعیت در تصمیم و قهاریت در عمل می‌باشد، همراه بوده) بیشتر به طرف ریاست مردانه پیش می‌رود؛ چنان‌که با تأکید بر نقش فعال زنان در عرصه اجتماعی و حتی مدیریتی عالی سیاسی، اما در سطح ادلی، اهم ویژگی‌های ریاست اول و ریاست دوم و حتی ریاست مماثل و افاضل در نگاه، نظریه و نظام سیاسی فاضلی‌فارابی بیشتر مردانه به نظر می‌آیند. به ترتیبی که کتاب سیاست مدنی، ضمن «ریاست درجه اول و دوم» (فارابی، ۱۳۷۱، ص ۲، ۱۹۱) یا پیامبر و امام و نیز در کتاب اندیشه‌های اهل مدنی فاضلی ذیل «عضو رئیسه» (فارابی، ۱۳۶۱، ص ۷۰، ۲۶۱) و همچنین «خصلت‌های رئیس مدینه فاضلی» (همان، ص ۲۷۱، ۷) آمده است. بسان این خصلت یازدهم که می‌گوید: «هرگاه به دادگری و عدل خوانده شد دادگر باشد، و لکن نه سخت رام بود و نه سرکش و نه لجوج، و بلکه هرگاه به سوی ستمگری و کار ناپسند خوانده شود باید سخت رام باشد» (فارابی، ۱۳۶۱، ص ۲۷۴). این از اهم ویژگی‌های راهبری سیاسی است. یا خصیصه دوازدهم که گوید: «بر هر کاری که انجام آن را لازم می‌داند قوی‌العزم [و صاحب اراده

راسخ] باشد و در انجام آن باجرات و جسور باشد و بدون ترس و ضعف نفس بر آن اقدام نماید» (همان). اینها بیشتر خصال قهاری و قاطعیت مردانه‌اند که شاید با ظرافت جسمانی و لطافت نفسانی زنانه تأمین نمی‌شوند. بدین سبب بوده که پیامبران و امامان تا آنجا که سراغ داریم، مرد بوده‌اند. اگر چه زنان قدیسه و معصومه ولو نادر بوده، ولی بوده‌اند که مبین ظرفیت زن می‌باشند؛ چنان‌که خداوند در قرآن حضرت آسیه علیها السلام - زن فرعون (تحریم (۶۶)، ۱۱) - را در حمایت از شریعت موسی علیه السلام در مقابل و حتی متقابل با فرعون به صحنه می‌آورند و تن به تهدید و شکنجه تا اعدام فجیع و ضجر آور می‌دهند. ایشان با نقشی فعال، نخست از خدا طلب حیات جاویدان در بهشت می‌نمایند - «اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة» (همان) - و آنگاه از ظلم فرعون، عمال و قوم ظالم او براءت می‌جوید: «نجنی من فرعون و من عمله و نجنی من قوم الظالمین» (همان). بدین سبب خداوند او را نه تنها به‌عنوان اسوه زنان، بلکه مؤمنین اعم از زنان و مردان با ایستادگی در مسیر حق و عدالت می‌آورند («ضرب الله مثلاً للذین آمنوا امرأت فرعون ... و مریم بنت عمران» (همان، ۱۲-۱۱)). اگر چه رهبری باز با موسی علیه السلام بوده و آسیه (فرای عواطف زنی و مادر خواندگی) پیروی ولی فعال و مقاوم می‌باشد. اما این متضمن ظرفیت سیاسی نوعی زن، مبین نقش فعال سیاسی زنان و مستلزم زمینه‌سازی سیاسی فعلیت، فعالیت و فاعلیت سیاسی تا ایفای نقش در موقعیت‌های عالی سیاسی با رعایت ظرافت، لطافت و محبت سیاسی می‌باشد.

پنج)

در پایان، به نظر امام خمینی علیه السلام در مورد زن اشاره می‌کنیم که مبین تداوم رویکرد فلسفی سیاسی فوق می‌باشد. امام به‌مناسبت روز زن در دیدار با جمعیتی از زنان می‌فرماید:

- «زن مظهر تحقق آمال بشر است» (خمینی ۱۳۸۹، ج ۷، ص ۳۴۱). ممکن است مراد از این سخن، رحمت و مهرورزی زنان باشد.

- «زن پرورش‌ده زنان و مردان ارجمند است» (همان). مبین نقش تربیتی و شخصیت‌سازی فرزندان در خانه و خانواده است.

- «از دامن زن مرد به معراج می‌رود» (همان). به تعبیری زنان رشید، فرزندان رشید تربیت می‌کنند.

- «دامن زن محل تربیت بزرگ زنان و بزرگ مردان است» (همان). مراد تربیت خانوادگی و انسان‌سازی زن و مادر می‌باشد.

- «روز بزرگی است. یک زن در دنیا آمد که مقابل همه مردان است» (همان). مقصود، از حیث ارزش می‌باشد؛ چراکه به قول عارف عریف، عطار نیشابوری در تذکرة الاولیاء «در توحید وجود من

و تو کی ماند؟ تا به مرد و زن چه رسد» (عطارد، ۱۳۶۰، ص ۷۲). زنی و مردی یکی است. یگانه‌اند. اما دوگونه یا دو جنس مکمل و متکافی، یعنی هم‌کفو و هم‌شان و هم‌سرنند. لازم و ملزوم هم، مکمل هم و هم‌افزاینند. محل زایش، پویش و پایش نوع انسانی‌اند.

- «یک زن به دنیا آمد که نمونه انسان است» (همان). زن کامل می‌باشد.

- «یک زن به دنیا آمد که تمام هویت انسانی در او جلوه‌گر است» (همان). انسان کامل می‌باشد.

- «پس روز، روز بزرگی است. روز شما زنان است» (همان). جملگی مبین خاستگاه، جایگاه و نقش برجسته زن و زنان در زندگی شخصی و فردی و حتی صنفی، به تبع خانوادگی و به تناظر آن اجتماعی بوده و می‌تواند باشد. مسائلی مانند نام‌گذاری فرزندان به نام خانوادگی پدر - که نه خاص اسلام بوده و نه مختص ایران است - ارث و دیه یک‌دوم و یا مقوم بودن مرد نسبت به زن، ... در قالب بسته ظرفیت‌ها، ضرورت‌ها و زمینه‌های نقش و حقوق و اصالت فردی، خانوادگی و اجتماعی قابل واکاوی و روزآمدسازی می‌تواند باشد. با بررسی فلسفی و حکمی، به‌ویژه مدنی، اجتماعی و سیاسی به‌صورت بنیادین، جامع، نظام‌مند و هدف‌مند است. از بنیاد فطرت عقلی و قلبی انسانی مدنی زن بسان مرد می‌باشد. جامع بخش‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی زنان است. در گستره‌های فردی، جمعی (به‌ویژه خانوادگی و گروهی مدنی) و اجتماعی فراملی، ملی داخلی و خارجی تا فراملی زنان می‌باشد. سازوار و همگن بدون افراط زن‌ستیزی یا مردستیزی و نیز تفریط یا زن‌بارگی و مردسالاری و یا تشبه به مردان فمینیستی میانه است. تا خودشکوفایی مدنی انسانی تا مرز کرامت مدنی انسانی زن یا زنان و مرد یا مردان می‌باشد.

۳. سوء استفاده ظنی و توهمی جنسیتی غیر و ضد مدنی از زنان

در فلسفه سیاسی فارابی، یکی از جهات منفی در مورد زنان و ستم مضاعفی که در حق آنان شده و مانع و مخل ایفای نقشه شایسته عمومی و سیاسی آنان شده، به سبب لطافت طبع و جهات جسمانی سوء استفاده ابزاری، به‌ویژه جنسی از زن است. این باعث تحریف و انحراف زن از خاستگاه حقیقی، جایگاه یقینی و نقش واقعی اجتماعی و سیاسی گردیده است. در نتیجه منجر به خروج از اعتدال و یک‌سویه انواع تفریط‌گرایی‌ها ضد مدنی و یا اشکال گوناگون افراط‌گرایی‌های غیر مدنی در این زمینه گشته است. در تعبیر ایشان در کتاب سیاست مدنی:

(یک)

۱. در نظامات سیاسی سلطه‌طلب استکباری در شرایطی تقسیم کار نظامی - سیاسی و اقتصادی میان مردان و زنان به ترتیب ذیل اتفاق می‌افتد: «یک گروه آنهایی که از راه مغالبت و اعمال زور (مراد

نظامیان است) اقدام می‌کنند» (همان). «یک گروه آنهایی که متوسل به معاملات ارادی می‌شوند» (همان) که مراد نیروها و نهادهای اقتصادی (صنعتی و تسلیحاتی) و تجاری است. پس «قومی از اینان معتقدند که معامله‌گران آنها باید زنان آنها بوده و مغالبه‌گران مردان باشند» (فارابی، ۱۳۶۱، ص ۳۳۹). به سبب طبیعت (نفسانی غریزی و جسمانی بدنی) ظرافت و لطافت زنان و طبیعت و شدت مردان است. این صورت «و هرگاه یکی از آنان در مغالبت ضعیف و ناتوان گردید باید در طریق معامله قرار داده شود» (همان). یعنی اگر قادر به نظامی‌گری نبود، وارد امور صنعتی یا تجاری می‌گردد و «اگر نه صلاحیت معامله را داشته باشد و نه مغالبت را، در این صورت باید زیادی محسوب شود» (همان). به اصطلاح انگل بوده و منظور ناکارایی، عدم بهره‌وری و عدم اثربخشی و بی‌خاصیتی آنها است.

۲. فارابی در سیاست مدنی که به اجتماعات مدنی فاضلی و جاهلی پرداخته و به تعبیر هانری کرین فرانسوی در کتاب تاریخ فلسفه اسلامی (کرین، ۱۳۶۱، ص ۲۱۶)، در فلسفه سیاسی نگاه داشته‌اند، با اشارت به جاهلیت بسیط و مرکب سیاسی متدانی تحت عنوان حکمت ظنی سیاست ضالی تک‌ساحتی مادی و حکمت توهمی سیاست فاسقی کاذب تنازعی مدعی می‌شوند که: «مردم کشورهای ثروت طلب همواره در جهت رسیدن به بهره‌وری از لذات حسی و یا خیالی به یکدیگر یاری و کمک می‌نمایند» (همان). این جاهلی سیاسی و سیاست جاهلی است. در این صورت «اجتماع آنان بر این اساس استوار است: قماربازی کردن و مجالس لهو و هزل، فراهم کردن خوراک و خوردنی و نوشیدنی و می‌خوارگی و زواج (ازدواج زیاد) و زنبارگی و بالاخره لذت‌طلبی و انتخاب لذت‌آورترین از هر امری» (همان) که امرزوه با آزادی جنسی و تحت عناوین حقوق بشری این کار دنبال می‌شود. «این کارها را صرفاً برای لذت می‌کنند، نه برای پایداری و حفظ تن» (همان، ص ۳-۲۰۲). از جمله آنها، نگاه جاذبه جنسی به زنان بوده و به‌مثابه جنس مخالف و به‌عنوان کالای جنسی است.

دو)

۱. همچنین در همین اثر در مورد جوامع و کشورهای امپریالیستی مطرح می‌سازند که: «مردم در مدینه تغلب (سیطره طلب) در راه تحقق بخشیدن به چیرگی‌ها و غلبت‌ها به یکدیگر معاونت می‌نمایند» (همان) که همان هژمونی است. «این وضع هنگامی پیش می‌آید که همه مردم آن شیفته غلبه بر اقوام و ملل دیگر شوند» (همان). این کشور و نظام، اعم از ملت و دولت استکباری است. در چنین جوامع و نظام‌های سیاسی، «به‌هر حال هر یک از این‌گونه افراد دوستدار غلبه است» (همان). منظور، سلطه‌طلبی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی همگانی می‌باشد. بنابراین «هریک، هم دوست دارند بر سایر آحاد مردم مدینه خود چیره شوند و هم بر مردم دیگر» (همان)؛ چه سلطه داخلی باشد

و چه سلطه خارجی. نهایتاً «چون مردم داخلی مدینه در بقاء خود و در زنده ماندن خود نیازمند به یکدیگرند» (همان)، محتاج تقسیم کار و تبادل کالایی، کار و خدماتند و «می‌خواهند به یکدیگر در غلبه بر مردم بیگانه کمک نمایند» (همان). در پی ستیز و سلطه خارجی هستند و «از غلبه دیگران بر آنها ممانعت می‌نمایند» (همان). در عین حال در بایستی از سلطه بیگانه بر خود جلوگیری نمایند. ناچارند «از چیرگی بر یکدیگر خودداری کنند» (همان، ص ۲۰۹). به تعبیری، صلح و بلکه سازش در داخل و جنگ یا برای جنگ در بیرون است. به همین سبب «بر این‌گونه افراد حالاتی عارض می‌شود» (همان) که ناشی از همان تنازع بقایی داروینستی بوده و لازمه آن است؛ مانند «سنگ‌دلی، ستمگری، خشمناکی و آزمندی در جهت خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها و زیاده‌روی در زناشویی و زواج» (همان) و از جمله تعدد زوجات تا مرز بی‌بندباری جنسی که حاصل توسعه تک‌ساحتی و تنازعی است و بالاخره، «چیره شدن بر همه خیرات عالم، آن‌هم از راه قهر و غلبه و منقاد و خوار کردن افرادی که صاحب این امورند» (همان). مراد استثمار، استیلا و استکبار است. «اینان معتقدند که باید بر همه چیز و همه‌کس غالب آمد» (همان). بلکه همه منابع جهانی مشترکند.

۲. همچنین «آن جوامع سیاسی که هدف مردمش بهره‌گیری از لذات و خوشی‌های دنیاست، همواره در معرض آزر و شره می‌باشند» (همان). منظور فرویدیسم سیاسی است. «نسبت به خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و زن شیفتگی پیدا می‌کنند» (همان) و لذت‌گرایی جنسی مورد نظر می‌باشد؛ چنان‌که اینان «در خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و زن بسیار مولع (حریص) و آزمندند» (همان) و ولع داشته یا یافته و زیاده‌روی می‌کنند. در این جوامع لذت طلب، «مسأله زن (از حیث جنسی) به نزد آنان بسیار مهم و عظیم است» (همان). اما در جهت لذت‌طلبی جنسی، ابزاری‌سازی و کالایی‌سازی جنس زن بوده و لزوماً در جهت فضیلت‌خواهی زنان نمی‌باشد. «بسیاری از آنان اعمال فسق و فجور را نیکو و مستحسن می‌شمارند» (همان). برهنگی و حتی فاحشگی تا هم‌جنس‌بازی را آزادی و حقوق بشر می‌دانند. «این امر را پست و سقوط اخلاقی نمی‌شناسند» (همان)، بلکه طبیعی می‌خوانند؛ زیرا «زمام نفوس آنان به دست شهوات سپرده شده است» (همان). مراد، تبعیت از غرایز میل و شهوت و حتی خود غضب با کمک هوش ابزاری (راسیونالیسم) می‌باشد. به همین سبب «بسیاری از آنان را مشاهده می‌کنید که به نزد زنان خود را به انواع زینت‌ها می‌آرایند» (همان). زن نمایی می‌کنند. و «کارهایی که نمودار مجامله است انجام می‌دهند» (همان). از چرب‌زبانی تا تملق‌گویی و بالاخره «هر کاری که می‌کنند در جهت جلب زنان می‌کنند» (همان). مراد جلب نظر زنان است و «می‌خواهند شأن و شوکت خود را به نزد آنان بالا برند» (همان). در پی کسب احترام، ولو احترام ظاهری زنان می‌باشند و «هر چه را زنان زشت و عیب می‌شمارند آنها نیز عیب می‌شمارند» (همان). رفتار خاص زنانگی داشته و می‌یابند و «آنچه را آنان خوب و نیک می‌شمارند آنها نیز خوب و نیک می‌شمارند» (همان). منفور و

خوشایند جنسی زنان را بدحالی و خشنودی پنداشته و می‌طلبند؛ آن‌هم نه با توجه به کرامت ذاتی زن، بلکه با نگاه جنسی. بالاخره «در همه امور میل و خواست زنانشان را مرعی می‌دارند» (همان) که باز هم با نگرش لذت‌طلبانه می‌باشد. به همین سبب «در بسیاری از آنان مشاهده می‌شود که اصولاً زنان بر مردان تسلط کامل دارند» (همان). به اصطلاح زن ذلیل هستند و «بر امور منزل و شخص آنها زن استیلا دارد» (همان). رابطه زن و مرد که ولایت - المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض (توبه (۹)، (۷)) - یعنی سرپرستی و دوستی بوده و یا قیمومیت - الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض (نساء (۴)، (۳۴)) - یعنی نگهداری و برپادارندگی (بسان استخوان بندی بدنی، داربست فلزی زیر انگور، اسکلت بتونی یا فولادین قوی و سخت ساختمان نرم و لطف خانواده) به سلطه چه زن بر مرد در داخل منزل و عرصه و امور شخصی و خصوصی خانوادگی بوده و چه استیلای مرد بر زن در خارج منزل و عرصه و امور عمومی، مدنی، اجتماعی و سیاسی باشد با تقلیل شأن زن، به کالای جنسی است. با این دیدگاه و «بدین جهات است که بسیاری از آنان برای زنان خود ناز و نعمت و آسایش و راحتی فراهم کرده تا آنان به دشواری و سختی نیفتند» (همان). مراد رفاه طلبی هر چه افراطی‌تر بوده و فرای آسایش بدنی و آرامش روحی است که سازنده و سعادت‌تر فیزیکی می‌باشد و بلکه «همواره رفاه و راحت آنان را در نظر دارند» (همان) و از حیث جنسی و جنسیتی است و «خود همه دشواری‌ها و رنج‌ها را تحمل کرده» (همان)، ولو به قیمت از دست دادن فرصت‌های رشد و تعالی خویش باشد. «کارهایی که نیاز به رنج و مشقت دارد خود انجام می‌دهند» (همان). این غیر از نگاه همسری و مادری به زن در خانواده و تأمین آسایش آن، به‌ویژه نگاه مدنی به او در جامعه است.

برآمد

در فلسفه سیاسی فاضلی فارابی، جز تفاوت (آن‌هم مکمل) جسمانی تناسلی زن و مرد و تا حدودی لطافت و زیبایی‌گرایی روانی زن در قیاس به شدت و قدرت‌گرایی روانی مرد - که اینها نیز مکملند - تفاوت معنادار تعیین‌کننده‌ای از حیث فطرت عقلی و قلبی میان زن و مرد وجود ندارد. در نگرش عقلی و گرایش قلبی مشترکند؛ مثلاً درک اصل ضرورت امنیت، نظم و نظام، عدالت، آزادی و بسان اینها، همسانند. اما واقعیت این بوده که در باور، آموزش نظری و پرورش عملی از جمله ایجاد شرایط و رفع موانع و فرصت‌سازی، چه بسا فطرت و ظرفیت مدنی زن آن‌گونه که بایسته و شایسته بوده به‌صورت بهینه و به‌سامان بروز نکرده و بارور نگردیده است. از حیث جنسی نیز زن و مرد، اولاً دو جنس مخالف بوده و متعارض نیستند. بلکه دو شأن مکمل هم، شریک زندگانی هم و همسر و هم‌شأن هستند و نه لزوماً هم‌بستر. ثانیاً در عین تفاوت حقوق و نقش همسری زن و مرد (یعنی حقوق و نقش زنی و حقوق و نقش مردی، حقوق و نقش مادری و حقوق و نقش پدری)، تبعیضی نیز نیست. بلکه این نقش‌ها و حقوق، هم‌شأن هم و لازم و ملزوم هم بوده و مکمل همنند. بسان

چشم و گوش در بدن آدمی که این‌گونه بوده و با همند و بر علیه هم نیستند. خواهری و برادری، دختری و پسری نیز این‌چنین است. قاعدتاً به تعبیری، زن مظهر جمال و جاذبه بوده و در نتیجه منبع محبت و لطافت و زیبایی‌گرایی می‌باشد. مرد مظهر جلال و دافعه بوده و در نتیجه منبع شدت است؛ به‌جز در موارد استثناء که کم‌وبیش بوده و حتی در مواردی می‌تواند بر عکس نیز باشد. جلال و جمال، اسماء حسناى الهی بوده و کمال، رسایی و سازواری بدانست. حتی جاذبه و دافعه، بنیاد به جهت در نظام هستی است و از «سبحان الذی خلق الأزواج» (یس (۳۶)، (۳۶) می‌باشد و تا «اهتزازت و ربّت و انبتت من کل زوج بهیج» (حج (۲۲)، (۵) است. اهتزاز، زایش و رویش و سرانجام بهجت و برانگیختگی از همین فراهمی دوگونگی‌های یگانه و یگانگی‌های فراگیری دو قشر زنان و مردان می‌باشد. تاجایی که به تعبیر سینوی در کتاب سعادت خویش، سریان عشق، ساری در کل وجود می‌باشد. در این صورت فرای نقش مدنی فردی زن و مرد به‌عنوان شهروند و مشارکت سیاسی در زندگانی سیاسی، نقش جمعی خانواده و خانوادگی به‌مثابه نهاد مدنی حائز کمال اهمیت است. آن‌هم به‌مثابه بنیادین‌ترین، پایدارترین و فراگیرترین نهاد اجتماعی و سیاسی است. در خاتمه، از این می‌توان تعبیر به «فلسفه سیاسی زن» نمود.

راهبرد: با به رسمیت شناختن تمایز جسمانی (زادآوری) و عاطفی (محبت و شدت) جنسی شخصی زن و مرد، به تبع و به تناسب اینها تفاوت نقش و حقوق خانوادگی مکمل اینها که نه تساوی بوده و نه تبعیض، در این حد درعین حال بایسته و شایسته است بر تساوی نقش و حقوق انسانی و مدنی، یعنی اجتماعی و سیاسی تأکید نمود. از حیث جنسی و جنسیتی، زن و مرد نه لزوماً دو جنس مخالف (و هم‌بستر)، بلکه کفو یعنی همسر بوده و لازم و ملزوم هم، مکمل هم و هم‌افزاینده همبسته، پیوسته و حتی در قالب خانواده، یک بسته‌اند. اما از حیث انسانی مدنی و شهروندی یکسانند. با این راهبرد می‌توان از سویی از باروری و بهره‌وری اثربخش فکری، روحی و حتی زنانگی و مادری و مدنی زنان، که کم‌وبیش نصف جمعیت جامعه را تشکیل داده، به‌صورت بهینه و به‌سامان بهره‌مند شد. از دیگر سوی هم از سوء استفاده ابزاری و جنسی که ظلم مضاعف به زن و زنان و از این طریق ستم اجتماعی بوده نیز کاسته و جلوگیری کرد. چه تقلیل نقش ذاتی خانوادگی و مدنی زنان و مادران بسان مردان و پدران در یک‌طرف و چه تشبه به مردان و مردنمایی از در طرف دیگر، هر دو خروج از تعادل بوده و تفریط و یا افراط‌گری است. حاصل آن نیز خروج جامعه از اعتدال می‌باشد. در صورتی که مورد نخست سبب تعادل سیاسی و در نتیجه توسعه اقتصادی در جهت تعالی فرهنگی، معنوی و اخلاقی جامعه خواهد شد. این چنین فرایندی، پیشرفت همه‌جانبه مادی و معنوی را به‌صورت متعادل و متعالی، یعنی تعالی بخش را در پی خواهد داشت.

در خاتمه برخی تعابیر درباره زن از فلاسفه‌ای چون ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری نقل

شده که صدرا بیشتر به جنس بشری زن و نه نوع انسانی و یا حتی فصل زنانگی و عرض خاصه زن اشاره داشته و حاجی سبزواری نیز چه بسا به وضعیت بالفعل زنان زمان خود توجه دارد که این مطلب نیازمند مقاله مستقل می باشد. کما اینکه زن حتی در نظریه سیاسی ژان ژاک روسو فرانسوی (قرن ۱۸ م.) و حتی جان استوارت میل انگلیسی (قرن ۱۹ م.) نیز در این راستا حائز اهمیت است و خود نیز نیازمند مقاله مستقلی می باشد. جنس منطقی انسان، بشر و حتی جاندار و بلکه جنبه است. بشر، انسان طبیعی و غریزی می باشد. انسان، بشر با روح خدایی و فطری است که در گفتمان دینی مدنی توحید، یعنی یگانه انگار انسانی در عین دوگونگی زن و مرد، به مثابه زوج، نه ضد و جفت هم بعد از «خلقنا الانسان فی احسن تقویم» (تین (۹۵)، ۴)، با دمیدن روح الهی - نفخت فیه من روحی (حجر (۱۵)، ۲۹) - دارای «فطرت الله التي فطر الناس عليها» (روم (۳۰)، ۳۰) شده و تبدیل به انسان می شود؛ کما اینکه جنس بعید او نیز جسم می باشد.

می توان گفت گونه، یعنی نوع انسان دو فصل زن و مرد دارد. زنی و مردی، عارضی و عوارض جسمانی است. چه بسا از حیث کشش های غریزی جاذبه و دافعه بشری که واسطه و مبدل روح (فطرت و نفس کلی) و جسم بدنی هستند، دو فصل متمایز داشته باشند. در نتیجه حتی نمی شود مدعی شد که زن و مرد دو گونه اند. نخیر، بلکه یک گونه انسانی بوده و با دو فصل عارضی غریزی زنانگی و مردانگی و جسمانی زن و مرد می باشند. بنابراین بهتر بود سخن از قشر زنان و قشر مردان نمود. طبقه، جماعت، جمعیت، اجتماع، جامعه، صنف و یا هر عنوان دیگری در مورد جمع زنان در قبال و نه در مقابل مردان و در قیاس با آنها، درست نبوده یا دقیق نمی باشند. پس انسان دو قشر زن یا زنان و مرد یا مردان دارد. به تعبیری، فراهم آمده و فراگیر این دو قشر می باشد؛ نه حتی کمی کمتر یا کمی بیشتر. در هر صورت خاستگاه و جایگاه سیاسی زن و به تعبیری هستی شناسی و چیستی شناسی مدنی و زن مدنی نیازمند تبیین و تفصیل در مقالات مستقل و مبسوط می باشد.

کتابنامه

۱. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۳). تفسیرالمیزان (ج ۴). چاپ سوم. ترجمه محمداقبر موسوی همدانی. تهران: انتشارات محمدی.
۲. عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۶۰). تذکرة اولیاء. چاپ سوم. با بررسی، تصحیح متن محمد استعلامی. تهران: زوار.
۳. فارابی، محمد (۱۳۷۱). سیاست مدینه. چاپ دوم. ترجمه فارسی جعفر سجادی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴. _____ (۱۳۶۱). اندیشه‌های اهل مدینه فاضله. چاپ دوم. ترجمه و تحشیه فارسی جعفر سجادی. تهران: انتشارات طهوری.
۵. کرین، هانری و دیگران (۱۳۶۱). تاریخ فلسفه اسلامی. ترجمه اسدالله میشری. چاپ سوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۶. موسوی خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۹). صحیفه امام. چاپ پنجم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.